

وقتی روابط ملت و رهبری تیره میشود!....

در آستانه انقلاب، بعد از کشتار میدان شهداء و سایر شهرها و راه پیمائی های میلیونی که سرانجام به شعار "مرگ بر شاه" کشیده شد، در یکی از بیانیه های سیاسی آن دوران تحت عنوان "شاه باید برود"، آمده بود: در چنین شرایطی یا ملت باید زیر ساطور سلطنت نابود شود یا شاه برود. اما چرا ملت که صاحب سرزمین است نابود شود؟ رفتن شاه آسان تر و ارزان تر است.....

در این ایام نیز بر کمتر کسی پوشیده است که سیل مطالبات مردم به خصوص پس از انتخابات به سد سکندر رهبری برخورد کرده و ایشان، که انتظار می رفت نقش پدرانه ای برای خانواده ملت داشته باشد، به صورت یک طرفه و تبعیض آمیز اقلیتی، که البته در سرسپردگی و تمکین سرآمد ملت است، جانبداری کرده و غافل از خسران و خرابی ناشی از طغیان رود و شکستن سد، که فتنه اش همه را در بر می گیرد، همچنان بی اعتنا به واقعیات بر موضع خود پافشاری می کند.

به قول شهید مطهری:

"امام و حکمران، امین و پاسبان حقوق مردم و مسئول در برابر آنهاست. از این دو، حکمران و مردم، اگر بناست یکی برای دیگری باشد، این حکمران است که برای توده مردم محکوم است، نه توده محکوم برای حکمران" (مجموعه آثار ج ۱۶، ص ۴۴۹).

آنچه موجب خشم معترضین شده، تنها "خس و خاشاک" نامیده شدنشان توسط آقای احمدی نژاد نیست، تحقیر وجود و حضور مسالمت آمیزشان در تظاهرات و اغتشاش نامیدن تلاش آنان برای احقاق حق و نسبت دادنش به بیگانگان، نوعی فرافکنی و نفی و نادیده گرفتن زمینه های عمیق نارضایتی بخش عظیمی از ملت است که رهبری مستمراً آنرا دامن می زند. شک نیست که هیچگاه بیگانگان منافع خود را فراموش نمی کنند، همچنان که ما منافع خود را در منطقه فراموش نمی کنیم، اما تنها از "تئوری توطئه" به تحولات داخلی و خارجی نگریستن، و سرکوب گسترده و خونین مردم و زندانی کردن فرزندان قهرمان ملت، همچون سرنهادن کبک زیر برف است!

ساده ترین و ارزان ترین شکل برخورد با بحران فعلی همان انجام همه پرسی است که بزرگانی پیشنهاد کرده اند، اما گویا کسانی که به وضوح از نتایج یک همه پرسی آزاد و منصفانه مطمئن هستند، نمی خواهند از

منافع خود صرف نظر کنند و رهبری نیز از هزینه سنگینی که ممکن است برای این پافشاری مجبور به پرداخت باشد واهمه‌ای ندارد.

ریشه اصلی ماجرا همانست که چند هزار سال گرفتار آن بوده ایم؛ یعنی استبداد ریشه دار تاریخی و فریب فره ایزدی و سلطان ظل الهی، و اینک ادعای ولایت الهی بر جان و مال و ناموس مردم!!

نقض کنندگان محور "جمهوری" در نظام برآمده از انقلاب اسلامی که به دنبال خلافت تاریخی هستند، مناسبات رهبری و ملت را از قبیل مناسبات چوپان و گله می‌بینند و هیچ حقی جز پیروی گوسفندوار برای مردم قائل نیستند و رهبری را فعال مایشاء و غیر پاسخگوی به ملت می‌شناسند، به قول شهید مطهری:

"یکی از چیزهایی که رضایت عموم بدان بستگی ندارد، این است که حکومت با چه دیدی به توده مردم و به خودش نگاه می‌کند؛ با این چشم که آنها برده و مملوک و خود مالک و صاحب اختیار است و یا با این چشم که آنها صاحب حق‌اند و او خود تنها وکیل و امین و نماینده است؟ در نوع اول هر خدمتی انجام دهد از نوع تیماری است که مالک یک حیوان برای حیوان خویش انجام می‌دهد، و در صورت دوم از نوع خدمتی است که یک امین صالح انجام می‌دهد" (مجموعه آثار ج ۱۶، ص ۴۴۱)

از آنجا که در نظام ولایت فقیه حاکمان مدعی انتساب به ولایت امامان (ع) هستند، بجاست که به کلامی از امیرالؤمنین در "حقوق متقابل رهبری و ملت" که در خطبه ۲۰۷ نهج البلاغه آمده است اشاره کنیم و تفاوت عظیم بینش‌ها و عملکردها را نشان دهیم:

حضرت علی در آغاز زمامداری خود به صراحت به مردم اعلام کردند؛ در ازای حق اطاعتی که من به گردن شما دارم (تا بتوانم امورتان را اداره کنم)، شما نیز حقی مساوی آن (در خدمت به شما) به گردن من دارید. و حق در مقام حرف و ادعا، از همه چیز گشاده‌تر و **در مقام عمل و انصاف، از همه چیز تنگ‌تر است.**

سپس به ذکر انواع حقوقی که برگردن انسان است، همچنین دو طرفه بودن حقوق در کلیه موارد پرداخته و این نتیجه را اعلام کردند که:

"عظیم‌ترین حقی که خداوند سبحان از میان همه حقوق قرار داده، حق رهبری بر ملت و حق ملت بر رهبری است." که خداوند ادای آن را از دو طرف خواسته و رعایت آن را نظامی برای ایجاد الفت و دوستی میان

طرفین و موجب عزت دینشان قرار داده است. اما ملت اصلاح نمی شود جز با اصلاح رهبران و رهبران نیز اصلاح نمی شوند جز با استقامت مردم".

پس از سخنان فوق، دو حالت ممکن را به شرح زیر مطرح ساخته اند:

الف - تمکین رهبری و ملت به حقوق یکدیگر

- یک - حاکمیت حق در روابط فیما بین (قانون ملاک و معیار و فصل الخطاب میشود نه نظر شخصی)
- دو - برپاشدن معیارهای راستین دین (نه تمایلات و نظریات و هوا و هوس ها)
- سه - برپا شدن نشانه های عدالت (برچیده شدن بساط ظلم)
- چهار - در مسیر درست قرار گرفتن سنت ها و شیوه های نیکو (رفع موانع از اجرای سیاست های سالم)
- پنج - به صلاح و سامان درآمدن روزگار (بهبود نابسامانی ها و آسیب های اجتماعی)
- شش - علاقه و امیدواری مردم به بقای دولت (پایان دوران نفرت و آزرده گی از حاکمان)
- هفت - مایوس گشتن دشمنان (پایان توطئه های بیگانگان)

ب - چیرگی ملت بر رهبری (بی نظمی)، یا ستم رهبری به ملت

وقتی تعادل حقوق در این ارتباط دگرگون شود ده نشانه ظاهر می شود:

- یک - اختلاف کلمه (وحدت جامعه متلاشی می شود)
- دو - ظهور نشانه های ستم و زورگوئی (قدرت غلبه می کند و قانون کنار می رود)
- سه - فراوان شدن فریب کاری های دینی (رواج خرافات و کلاه شرعی و سوء استفاده از دین)
- چهار - عمل به شیوه های نیکو متروک می ماند (تعطیل تمام برنامه های سازنده و اساسی)
- پنج - مطابق نظر شخصی عمل می شود (رأی و نظر شخصی جای قانون را می گیرد)
- شش - احکام (قوانین پذیرفته شده) معطل می مانند (رشوه، رانت خواری و غارت به جای قانون مداری)
- هفت - بیماری های مردم افزایش می یابد (خرد شدن اعصاب و رشد آمار اعتیاد، خودکشی، فحشاء و....)
- هشت - خونسردی در پایمال شدن بزرگ ترین حقوق (یأس و بی تفاوتی مردم در مقابل هر جرم و جنایتی)
- نهم - خونسردی در برابر عظیم ترین باطلی که انجام می شود (نومید شدن مردم از نقش و اثر خود)
- دهم - خوار شدن نیکان (اخراج، سرکوب، محاکمه و زندان و....)
- یازده - عزت و اقتدار یافتن اشرار (بالا آمدن و به قدرت رسیدن بدترین مردم)

دوازدهم - عظیم شدن بازخواست های خدا ازبندگان (از آگاهان به خاطر سکوتشان و از ظالمان به خاطر ستمکاری هاشان)

راه نجات (چه باید کرد...؟)

پس از ارائه تصویری از آثار و عوارض ملک و ملت سوزِ دگرگونی در روابط بین رهبری و ملت، در بخش بعدی راه حل دوگانه‌ای را مطرح کرده و به همگان تأکید می‌کند بر آن جدیت به خرج دهند:

یک - خیرخواهی (کار گسترده همگانی در آگاهی بخشی و اندرز به یکدیگر)
دو - همیاری نیکو (کار تشکیلاتی و گروهی مناسب)

و اضافه می‌کند:

"در چنین شرایطی هیچ کس نمی‌تواند حق طاعت خدا را، انسان که سزای اوست، به جای آورد هرچند در کسب رضای خدا بسیار شیفته و کوشا باشد، مگر این حق واجب خدا بر بندگان را انجام دهد:

یک - با تمام توان کار فرهنگی و راهنمایی خیراندیشانه کردن.
دو - کار تعاونی (تشکیلاتی) برای برپا داشتن حق (قانون) میان جامعه".

آنگاه برای نشان دادن خطرات این بحران عظیم که جهادی ملی می‌طلبد، و مسئولیت مشترک تمامی ملت، از صدر تا ذیل، در رفع آن، این توصیه را نیز اضافه می‌کند:

"هیچکس، هرچند منزلت او در حق باشد، بالاتر از آن نیست که در وظایفی که خدا به عهده‌اش گذارده است مورد یاری قرار گیرد (نباید خود بزرگ بینی موجب تکروی شود). و همچنین، هیچکس، هرچند مردمان ناچیزش شمارند و در دیده‌ها بی‌آرج آید، پائین‌تر از آن نیست که به این جریان کمک کند یا از او یاری طلبیده شود."